

# انتظار بشر از دین (گفت‌وگو با عبدالکریم سروش درباره «فقه، معنای محصلی ندارد»)

عبدالله نصری\*

## اشاره

مناظره عبدالکریم سروش و آیت‌الله ابوالقاسم علیدوست در باب «شریعت، فقه و عقلانیت»، واکنش‌های که واکنش‌هایی را به دنبال داشته است. از جمله این واکنش‌ها نقد دکتر عبدالله نصری بر دیدگاه دکتر سروش بود.<sup>۱</sup> عبدالله نصری در گفت‌وگو با ایننا مطرح کرد: «گفت‌وگو با سروش درباره فقه، معنای محصلی ندارد».

تصوری که ما از دین داریم با تصویری که دکتر سروش از دین دارد، از زمین تا آسمان فرق می‌کند. ما دین را یک امر وحیانی می‌دانیم که تجلی آن در کتاب الهی ارائه شده است که مصون از خطاست. برای آقای دکتر سروش با توجه به مبانی کلامی ایشان، اصلاً دین به

---

\* استاد دانشگاه علامه طباطبایی (a.nasri@atu.ac.ir).

۱. سرویس دین و اندیشه خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا) - محمدمحسن راحمی: شنبه دوازدهم آبان‌ماه، مناظره‌ای میان آیت‌الله علیدوست و دکتر عبدالکریم سروش به میزبانی «آزاد» بر بستر یوتیوب منتشر شد. همزمانی انتشار این مناظره با خیر تعلیق برنامه تلویزیونی «شیوه» در شبکه چهار سیما خود سوژه بکری است که باید در مجال مناسبی به آن پرداخت.

این معنا مطرح نمی‌شود و ایشان از یک آیین دیگر و یک کتاب بشری سخن می‌گویند. مدت‌ها بود که عبدالکریم سروش جز به واسطه برخی اظهارنظرهای سیاسی، حضور چندانی در فضای رسانه‌ای ایران نداشت. امتداد رویکرد روشنفکرانه او به حیطه کلام و رویا خواندن قرآن به وسیله او حتی موجب شده بود تا از سوی همفکران سابقش چون محسن کدیور هم به شدت مورد نقد واقع شود به نحوی که در سال‌های اخیر بیش از آنکه سروش درگیر مجادلات با علمای قم باشد با همفکر سابق خودش کدیور در قاره‌ای آن سوی آتلانتیک به مناظره و مجادله پرداخته بود تا آنجا که کدیور سروش را تا لبه تکفیر هم برد.

از این جهت گفت‌وگوی دو ساعته آیت‌الله علیدوست و دکتر عبدالکریم سروش که یک هفته بعد هم قسمت دوم آن برگزار شد، فرصت خوبی برای علاقه‌مندان حوزه دین و اندیشه در کشور بود تا سروش را پس از مدت‌ها در مقابل یک عالم دینی ببینند. مناظره اول که موضوع اصلی آن تقریباً از توضیحات ابتدایی مجری هم چندان قابل استنباط نبود، حول «فقه» گذشت. در این میان عبدالکریم سروش که بیش از ۳ دهه پیش با طرح «قبض و بسط» تئوریک شریعت در فضای فکری ایران سر و صدایی راه انداخته بود، مجدداً از همان زاویه و با همان رویکرد در خصوص فقه اظهاراتی داشت و پاسخ‌هایی دریافت کرد. گستره شریعت و دایره فقه، انتظار بشر از دین، نسبت فقه با کلام و اخلاق مهم‌ترین مباحثی بود که در این گفت‌وگو مطرح شد.

با عبدالله نصری، استاد دانشگاه و عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی<sup>۱</sup> درباره بخش اول مناظره آیت‌الله علیدوست و دکتر عبدالکریم سروش گفت‌وگویی انجام دادیم که پیش‌روی شماست. در گفت‌وگو با نویسنده کتاب‌هایی چون **انتظار بشر از دین**، محمد<sup>ص</sup> و آیات خدای راز متن، انکار قرآن و ... به زوایای فلسفی و کلامی مباحثی پرداختیم که میان سطور قسمت اول این مباحثه گذشت، اما از سوی هر دو طرف گفت‌وگو کمتر به آن پرداخته شد.

## ۱. رویکردها در بحث انتظار بشر از دین

پرسش: به عنوان پرسش اول بفرمایید که در بحث انتظار بشر از دین چه رویکردهایی مطرح است و چگونه باید به این بحث وارد شد؟

**دکتر نصری:** برای اینکه دقیق بحث کنیم باید از رویکردهای گوناگون به دین سخن بگوییم که سه نوع رویکرد را می توان مطرح کرد. برخی همانند دکتر سروش معتقد هستند که رویکرد باید برون دینی باشد و از بیرون دین باید به دین نگاه کنیم. ما به عنوان انسان باید ببینیم چه انتظاراتی از دین داریم و به سراغ دین برویم و ببینیم آیا دین پاسخ گوی انتظارات ما هست یا خیر! این مسئله مطرح می شود که وقتی شما می گوید ما، این «ما» چه کسی است. در پاسخ گفته می شود که «انسان مدرن»، اما آیا وقتی می گوئیم انسان مدرن، این یک مفهوم کلی نیست؟ آیا همه انسان های مدرن یک انتظارات ثابت و خاصی دارند یا ممکن است در آنجا هم در انتظارات متنوع باشد؟ خود همین انسان مدرن ابهاماتی دارد.

یک زمانی شما می گوئید به متفکران نگاه کنیم. اگر بگویید ما باید ببینیم متفکران معاصر چه انتظاری دارند، باز در اینجا ابهامات به قوت خود باقی است که آیا روان شناسان را می گوئید، آیا جامعه شناسان را مدنظر قرار می دهید یا فیلسوفان را مدنظر می گیرید؟ بالأخره در دستگاه های گوناگون معرفتی، شما کدام صاحب نظران را مراد می کنید؟ نکته بعدی اینکه اساساً در هر دستگاه معرفتی هم همه متفکران آن دستگاه انتظارات یکسانی از دین ندارند. مثلاً همه فیلسوفان یا همه روان شناسان انتظارات یکسانی با هم ندارند. یا مثلاً همه متفکران جامعه شناسی هم انتظارات یکسانی ندارند؛ بنابراین در همین مقوله که «باید ببینیم انسان مدرن چه انتظاری از دین دارد» هم ابهامات بسیار زیادی وجود دارد.

در رویکرد برون دینی منظور از اینکه می گوئیم انتظارات خود را مشخص کنیم، چیست؟ برخی می گویند انتظاراتی که انسان مدرن از دین دارد. یک عده هم می گویند نخست نیازهای اصلی و فرعی خود را تشخیص دهیم و بعد بگوییم دین باید به نیازهای

اصلی ما پاسخ دهد. در واقع در این روش برون‌دینی، انسان‌شناسی مقدم بر دین‌شناسی است. یعنی با توجه به تلقی‌ای که از انسان و نیازهای او داریم می‌خواهیم سراغ دین برویم و ببینیم دین به کدام‌یک از نیازهای ما پاسخ می‌دهد. کسی که این دیدگاه را دارد معتقد است ما یک سلسله‌نیازهایی داریم که از بیرون دین نمی‌توان پاسخی برای آن پیدا کرد. یا این نیازها نمی‌تواند از بیرون دین ارضا و اغنا شود. نیاز است وارد دین شویم و دین می‌تواند این نیازها را ارضا و اغنا کند. در واقع نیازهای انسان است که انتظارات ما را مشخص و معین می‌کند. نیازهای خود را باید به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم کنیم و بعد بگوییم نیازهای فرعی خود را هم کنار می‌گذاریم و اینها از بیرون پاسخ پیدا می‌کنند اما نیازهای اصلی ما از درون دین باید پاسخ پیدا کند.

در اینجا هم باز اشکالات و ابهامات سرجای خود باقی می‌ماند که با چه معیاری می‌توانیم نیازهای اصلی و فرعی را تشخیص دهیم؟ در همین زمینه هم بین روان‌شناسان و متفکران اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. آیا می‌توان یک سخن کلی بر زبان جاری کنیم یا اینکه باید یک دیدگاه خاص یا اندیشه یک اندیشمند خاص را در نظر بگیریم و بگوییم بر مبنای اندیشه این اندیشمند که نیازهای اصلی ما را این می‌داند و نیازهای فرعی را آن می‌داند، نیازهای فرعی را کنار می‌گذاریم و حالا سراغ نیازهای اصلی می‌رویم؛ بنابراین این بحث از نیازهای اصلی و فرعی خودش اول داستان و محل نزاع است.

به هر حال در رویکرد برون‌دینی بنابراین که از بیرون دین بر مبنای تلقی انسان‌شناسانه‌ای که داریم سراغ این برویم که دین می‌تواند به کدام‌یک از نیازهای اصلی ما پاسخ بدهد و چگونه پاسخ می‌دهد.

## ۲. در رویکرد درون‌دینی بحث به چه منوال است؟

رویکرد درون‌دینی می‌گوید ما باید سراغ دین برویم و ببینیم خود دین چه پاسخی به



نیازها، خواسته‌ها و انتظارات ما می‌دهد. خود دین برای ما تعیین تکلیف می‌کند که شما از من به‌عنوان دین باید چه انتظاری داشته باشید، نه اینکه شما بر مبنای خواسته‌های خود از من انتظار داشته باشید. دین برای شما تکلیف تعیین می‌کند که به کدام خواسته‌ها و نیازهای شما می‌تواند پاسخ بدهد.

یعنی در واقع ما بر اساس رجوع به دین می‌خواهیم ببینیم دین چه می‌گوید. وقتی صحبت از درون‌دینی می‌شود، باید منابع دین را در نظر بگیرید و به منابع دین رجوع کنید؛ بنابراین ممکن است در اینجا اختلاف نظراتی میان ادیان ایجاد شود. منابع یک دین، یک سلسله منابع خاصی است و منابع دین دیگر یک سلسله منابع خاص دیگر است. ممکن است یک دین منابع محدود داشته باشد و دین دیگر ممکن است منابع بسیار متنوع و گسترده‌ای داشته باشد. همچنین خود محتوای یک دین ممکن است خیلی محدود باشد، محتوای یک دین ممکن است بسیار گسترده باشد. یعنی شما اینجا نمی‌توانید کلی‌گویی کنید و باید دقیقاً مشخص کنید که اگر می‌گویید دین، کدام دین منظور است. این مسئله مهمی است. آیا ادیان ابراهیمی را می‌گویید یا ادیان غیر ابراهیمی را مراد می‌کنید؟ در ادیان ابراهیمی آیا ادیانی همچون اسلام را می‌گویید که کتاب تحریف نشده دارد یا ادیان ابراهیمی دیگری را می‌گویید که کتاب‌های آنها خیلی در دسترس ما نیست؟

اگر اسلام مدنظر شما باشد هم منابع آن فقط قرآن نیست. بالأخره منابع دیگری هم در اسلام دارید. سنت برای شما مطرح است، حتی عقل به‌عنوان یک منبع می‌تواند مطرح باشد؛ بنابراین مسئله بسیار پیچیده و دشوار است؛ بنابراین باید مشخص کنیم مقصود ما از دین کدام دین است و همچنین اگر کسی می‌خواهد درون‌دینی بحث کند باید سراغ منابع دین برود و کل منابع دین را در نظر بگیرد، نه اینکه یک منبع را در نظر بگیرد و بقیه منابع نادیده گرفته شوند.

به هر جهت آنچه اهمیت دارد این است که رویکرد درون‌دینی به این شکل است که

دین تکلیف انتظارات ما را تعیین می‌کند، برخلاف روش قبلی که برون‌دینی بود و می‌گفتیم ما انسان‌ها برای دین تکلیف تعیین می‌کنیم.

گفته می‌شود اگر رویکرد صرفاً درون‌دینی باشد دور لازم می‌آید.

یک رویکرد و راه سومی داریم که پاسخ این مسئله را بدهیم. راه سوم اینکه می‌توانیم بین دوروش جمع کنیم. بدین صورت که باید بر اساس عقل، استدلال، دلیل و برهان، یک دین را بپذیریم. پذیرش دین قطعاً باید برون‌دینی باشد و باید مشخص کنیم بر چه مبنایی یک دینی را می‌پذیریم و بر همان مبنا ممکن است دین دیگری را بپذیریم. پس در وهله اول بر اساس استدلال‌های عقلی باید حقانیت یک دین خاص را بپذیریم. تا اینجا رویکرد ما برون‌دینی است. اگر بر اساس عقل و استدلال حقانیت یک دین را پذیرفتیم، بعد وارد آن دین می‌شویم و سراغ این می‌رویم که متن دین چه مطلبی را برای ما بیان می‌کند. با این مبنا اساساً هیچ دوری مطرح نمی‌شود.

اینجا مجدداً بحث «انتظار از متن» پیش کشیده می‌شود. گفته می‌شود که پیش‌فرض‌های شما در مواجهه با دین هم تعیین‌کننده است و بنابراین مجدداً رویکرد برون‌دینی ارجحیت پیدا می‌کند.

نکته مهم این است که مقصود ما از «متن» چیست؟ نخست باید تحلیل مفهومی کنیم. همان‌گونه که فیلسوفان هرمنوتیک، دایره متن را بسیار گسترده می‌دانند، می‌توانیم دایره متن را به حدی گسترده بدانیم که حتی بگوییم که خود دین یک متن است. همان‌طور که یک اثر مکتوب یک متن است؛ یک متن پزشکی یک متن است، یک متن حقوقی یک متن است، یک متن ادبی یک متن است و حتی یک تابلوی نقاشی یا یک آهنگ یا فیلم سینمایی یک متن است؛ می‌توانیم همه اینها را «متن» بنامیم.

اگر دایره متن را این‌طور گسترده کنیم، ایرادی هم ندارد، اما در آنجا فیلسوفان هرمنوتیک روی این نکته تأکید دارند که آیا ما می‌توانیم با همه این متن‌ها به یک نحوه خاص مواجه

شویم یا هر متنی ویژگی‌های خاص خود را دارد؟ یعنی شما با متن حقوقی به نحوی و با متن پزشکی به یک نحوی دیگر مواجه می‌شوید و رویکرد مواجهه شما در مواجهه با یک متن ادبی و متن هنری هم به گونه دیگری است.

ممکن است از متن‌های گوناگون انتظاراتی مختلفی داشته باشید ولی یک نکته وجود دارد که گاهی ماهیت خود متن به گونه‌ای است که دست شما را می‌بندد و اجازه نمی‌دهد که شما هر انتظاری از آن داشته باشید. یک متن پزشکی یا متن حقوقی، به اصطلاح فیلسوفان هرمنوتیک یک «متن بسته» است. شما نمی‌توانید هر خوانشی از این متن داشته باشید. هر انتظاری هم از این متن نمی‌توانید داشته باشید. درحالی‌که مثلاً برخی از متن‌های ادبی اصطلاحاً «متن باز» هستند و ممکن است بتوانید انتظارات مختلفی از این متن داشته باشید یا اصلاً شما انتظار خود را تعیین کنید. ممکن است شما بگویید من این متن ادبی را می‌خوانم تا لذت ببرم اما شما نمی‌توانید متن حقوقی را برای لذت بردن بخوانید. با این انتظار نمی‌توانید سراغ متن حقوقی بروید. نمی‌توانید متن پزشکی را برای لذت بردن بخوانید یا با این انتظار نمی‌توانید سراغ متن پزشکی بروید. پس متن‌ها خودشان مرزهای خوانش شما را مشخص می‌کنند. حتی متن‌ها انتظار شما را هم مشخص می‌کنند. ممکن است کسی بگوید من می‌خواهم در متن‌ها انتظار خود را مشخص کنم. پرسشی که اینجا مطرح می‌شود اینکه متن اینجا «صامت» است یا نیست؟ کسی مثل دکتر سروش بر مبنای «قبض و بسط تئوریک شریعت»، متن را «صامت» می‌داند (البته این هم جای بحث است که در همان اثر ایشان در کل آن به «صامت بودن متن» پایبندی دارد یا خیر. یک جاهایی می‌بینید پایبندی ندارد که این بحث جداگانه‌ای می‌طلبد).

مسئله این است کسی که متن را صامت می‌داند، می‌گوید من انتظارم را تعیین می‌کنم ولی آیا همه متن‌ها «صامت» هستند که شما بگویید من با انتظارات خود سراغ متن می‌روم؟ یا اساساً می‌توان گفت عموماً متن‌ها صامت نیستند. درواقع شما ممکن است با

انتظاری سراغ متن بروید اما آیا با هر انتظاری که سراغ متن بروید، متن‌ها پاسخ‌گوی آن انتظارات شما هستند؟ شما با پرسش‌ها سراغ متن می‌روید و این ایرادی ندارد اما آیا هر متنی پاسخ‌گوی هر سؤال شماست؟ مثلاً اگر با سؤال حقوقی سراغ یک متن پزشکی بروید آیا آن متن پاسخ‌گوی شما خواهد بود و انتظار شما را برآورده می‌کند؟

حتی متون ادبی هم خیلی مقول به تشکیک هستند. ممکن است یک متن ادبی «بسته» باشد و ممکن است یک متن ادبی «باز» باشد. ممکن است دایره بازبودن یک متن ادبی گسترده باشد و دایره بسته‌بودن آن محدود باشد یا بالعکس! حتی متون ادبی فارسی را اگر نگاه کنید و دیوان خاقانی و انوری را با دیوان سعدی و حافظ مقایسه کنید، اینها از نظر باز و بسته‌بودن در یک حد و اندازه نیستند. پس باید با توجه به این ابعاد گوناگون مسائل هرمنوتیکی طرح مسئله کرد و نمی‌توان در اینجا کلی‌گویی کرد.

به هر جهت شما با هر متنی بخواهید مواجه شوید سؤالاتی را مطرح می‌کنید که مشکلی ندارد ولی بالأخره باید حقی برای متن قائل شوید که متن بگوید پاسخ این پرسش شما را می‌دهم یا نمی‌دهم! اگر بنابراین باشد که شما هیچ حقی برای متن قائل نشوید که اساساً دیگر چیزی از متن باقی نمی‌ماند. شما هر چیزی بخواهید به متن تحمیل می‌کنید در حالی که متن، این تحمیل را نمی‌پذیرد. یک مثال عینی درباره قرآن کریم بزنم. کسانی با انتظاراتی سراغ این متن می‌روند و رفته‌اند. در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ که علوم تجربی رشد بسیار زیادی کرد، کسانی همچون طنطاوی صاحب **تفسیر الجواهر** خواستند علوم بسیاری را از قرآن استنباط کنند. اینها با این انتظارات سراغ قرآن رفتند. آیا متن قرآن پاسخ این انتظارات را داد یا در واقع گفت این انتظارات را نباید از من داشته باشید؟ متن قرآن گفت من اساساً پاسخ‌گوی این انتظارات شما نیستم. یا نگاه کنید در ۴۰ سال اخیر که فرهنگستان علوم اسلامی می‌خواهد از متن، منابع دین و کتاب و سنت علوم گوناگون را استنباط کند و نه تنها علوم انسانی بلکه علوم تجربی،

ریاضیات، فیزیک اسلامی و غیراسلامی را، آیا دین پاسخ‌گوی انتظارات آنها بود یا نبود؟ پس این نکته به صورت جدی مطرح است.

کسی که این پرسش را مطرح می‌کند در واقع پیش‌فرض او این است که متن صامت است در حالی که متون غالباً صامت نیستند. چه تعداد متن می‌بینید که صامت باشند؟ در اینجا اگر خیلی بخواهیم دقیق‌تر شویم باید بپرسیم مقصود شما از صامت بودن یک متن چیست؟ ملاک صامت بودن یک متن چیست؟ یعنی می‌خواهم بگویم پرسش‌های مبنایی مستوفایی داریم که باید همانند یک فیلسوف تحلیلی تک‌تک این پرسش‌هایی که مطرح می‌شود را به پرسش‌های گوناگون تبدیل و به آن پاسخ دهیم.

پرسش: در صحبت‌های خودتان گاهی از تعبیر «انتظار از متن» و گاهی «فهم از متن» استفاده کردید. تفکیک این دو در تحلیل کلی بحث چه تفاوتی ایجاد می‌کند؟ دکتر نصری: یک زمانی می‌گویید «انتظار از متن» و یکبار می‌گویید «فهم از متن». در انتظار از متن حرف ما این است که نمی‌توانیم از بیرون چیزی را بر متن تحمیل کنیم. ایرادی ندارد پرسش‌هایی را مطرح کنیم، ایرادی ندارد انتظاراتی را مطرح کنیم، اما مسئله مهم این است که باید ببینیم این متن، پاسخ این پرسش‌ها و انتظارات ما را می‌دهد یا نمی‌دهد.

یک زمانی شما در مسئله انتظار از دین می‌گویید دین برای چه آمده، یک زمانی مقصود شما این است که چگونه دین را فهم کنیم؟ نباید این دو پرسش با هم خلط شوند. اینکه دین برای چه آمده، اگر دینی را بر اساس عقل و استدلال یا به هردلیلی، بر اساس یکی از تئوری‌های توجیه، پذیرفتیم، باید سراغ دین برویم تا ببینیم او می‌گوید برای چه آمده است. ما نمی‌توانیم از بیرون تکلیف تعیین کنیم. وقتی به راحتی کلمه متن را به کار می‌برید و به ابعاد گوناگون این مسئله توجه ندارید، مسائلی که در «فهم متن» مطرح می‌شود را با این مسئله که این متن برای چه آمده یا پاسخ‌گوی چه انتظاراتی است، خلط

می‌کنید. ایرادی ندارد دین را متن بدانید ولی به شرطی که به ویژگی‌های این متن توجه کنید و با متن‌های دیگر آن را اشتباه نگیرید و مختصات متن‌های دیگر را به دین ارائه ندهیم؛ چون از واژه مبهمی به نام متن استفاده می‌کنید.

اینکه قلمرو دین چیست و چه انتظاری باید از آن داشت را باید دین پاسخ دهد؟ من از بیرون نمی‌توانم بر دین تکلیف تعیین کنم. خود دین باید بگوید برای چه آمده‌ام. شما یا دین را می‌پذیرید یا نمی‌پذیرید اما بعد از آنکه دین را پذیرفتید او تعیین می‌کند که برای چه آمده است.

یک زمانی هم بحث از «فهم متن» است. گادامر که بحث هرمنوتیک فلسفی را مطرح می‌کند و دقیق‌تر از استاد خودش هایدگر هم طرح بحث می‌کند در این بحث مهم است. او می‌گوید باید با پرسش‌ها و انتظاراتی سراغ متن برویم اما نکته مهم این است که خود گادامر هم می‌گوید «درهم‌آمیختگی افق مفسر و افق متن».

گادامر برای «افق متن» ارزش و اهمیت قائل است برای اینکه می‌گوید این‌گونه نیست که مفسر هرگونه که بخواهد متن را فهم کند بلکه متن هم برای خودش افقی دارد. ماتن بالأخره خود را در متن نشان می‌دهد. من یک افقی دارم و متن هم یک افقی دارد لذا بحث «درهم‌آمیختگی افق‌ها» را مطرح می‌کند. می‌گوید در فهم، افق مفسر با افق متن درآمیخته می‌شود.

یک زمانی این برای من مسئله بود که وقتی گادامر این مسئله را در هرمنوتیک خودش مطرح می‌کند، چقدر به این موضوع پایبند است؟ به‌همین دلیل برخی آثار گادامر را از این زاویه مورد مطالعه قرار دادم تا بدانم تفسیرهایی که از افلاطون، ارسطو و فیلسوفان می‌کند چقدر به افق متن پایبند است. به این نتیجه رسیدم که گادامر خیلی پایبندی به متن دارد، یعنی این‌گونه نیست که بگوید چون من گادامر این افق را دارم، پس افق خود را می‌خواهم بر متن تحمیل کنم. خیر! او خیلی مقید است ببیند ارسطو چه می‌گوید تا بعد بتواند متن



ارسطو را تفسیر کند. یعنی این درآمیختگی افق‌ها مطرح می‌شود و فضای بحث هم فضای فهم متن است؛ نه اینکه متن برای چه آمده است. در این مباحث این خلط‌ها صورت می‌گیرد. اگر شما می‌گویید متن برای چه آمده، متن باید تکلیف خود را روشن کند. اگر می‌گویید من می‌خواهم متن را بفهمم، اشکالی ندارد و در اینجا معتقد هستیم برای فهم متن پیش‌فرض‌هایی وجود دارد.

ما سراغ دین می‌آییم، کاری به متن‌های دیگر نداریم چون بحث ما بحث دین است. از دین می‌خواهیم ببینیم دین را چگونه بفهمیم. شما می‌گویید بالأخره باید پیش‌فرض‌هایی داشته باشید، قطعاً باید پیش‌فرض‌های برون دینی داشته باشید، این پیش‌فرض‌ها اهمیت دارد و کسی این مسئله را نفی نمی‌کند. اینجاست که شما می‌گویید ما یک پیش‌فرض‌های اخلاقی و کلامی داریم. یکی از جاهایی که نسبت کلام با دین خودش را نشان می‌دهد، این است که اساساً بر اساس ادله فلسفی و کلامی باید دین را بپذیرید و بعد اتفاقاً بر اساس ادله کلامی می‌گویید که این دین کتاب دارد یا ندارد، اینها در علم کلام بحث می‌شود. آیا این کلام الهی است یا نیست، خدا با بشر چگونه سخن می‌گوید. اینها پیش‌فرض‌های کلامی شماست. آیا اساساً این متنی که من می‌گویم کلام الهی است از خطا مصون است یا نیست؟ آیا خداوند به‌طور مستقیم با تک‌تک انسان‌ها سخن گفته و دین ارائه کرده یا خداوند یک شخص خاصی را به نام پیامبر انتخاب کرده و به او کلام خود را ارائه داده و او دریافت‌کننده و ابلاغ‌کننده این کلام است؟ یعنی اینجاست که اول باید توحید را در مباحث فلسفی و کلامی اثبات کنید، پس سراغ بحث نبوت بیایید.

مسئله بعدی اینکه حالا توحید شما چه توحیدی است؟ اگر خدای شما یک خدایی است که صفات شخص‌وار دارد، بحث شما به‌گونه دیگری پیش می‌رود، اما اگر مثل برخی از مباحث آقای سروش خدا را خدای شخص‌وار نمی‌دانید - حداقل در برخی مطالبی که ایشان بیان می‌کند، خدا خدای شخص‌وار نیست - آن وقت دیگر این خدا صفتی ندارد!

خدایی که صفت نداشته باشد، بدان معنا که ما می‌گوییم کلام، اساساً کلامی ندارد. به آن معنا که حکمت می‌گوییم اساساً حکمتی ندارد! ما بر اساس مبانی کلامی سخن گفتن خدا با بشر و دین را بر مبنای نبوت بحث می‌کنیم و پایه و اساس و مبنای نبوت را هم توحید می‌دانیم. سپس با تصویری که از صفت کلام و حکمت خدا داریم، بحث نبوت را مطرح می‌کنیم، اما درخصوص آقای سروش که اساساً به خدای شخص‌وار قائل نیست، بر اساس آنچه در **بسط تجربه نبوی** و چه در نظریه بعد آن یعنی «روایهای رسولانه» بیان کرده است، دیگر اساساً کلام خدا مطرح نمی‌شود و بحث از کلام یک بشر است.

بر اساس آن مبنایی که در آن خدا شخص‌وار نیست، خدا صفت حکمتی هم ندارد که بگوییم بر اساس صفت حکمت، او بر خود فرض کرده بشر را هدایت کند و برای اینکه بشر را هدایت کند افرادی را به نام پیامبر برگزیده است تا کلام خود را بر آنها بیان کند - حالا با هر مکانیسمی که درخصوص ماهیت وحی بیان کنیم - ولی ما می‌دانیم این بشر که به نام پیامبر مبعوث می‌شود، کلامش کلام خود او نیست بلکه کلام خداست. آنچه را که به نام دین آورده کلام خداست و کلام خود پیامبر نیست، اما اگر کسی این پیش‌فرض را داشته باشد که خدا شخص‌وار نیست، دیگر کلام هم به آن معنا درباره این خدا مطرح نیست. یعنی این خدا دیگر صفتی ندارد که کلامی داشته باشد. یک فردی آمده خودش ادعای رسالت کرده و این هم که به نام دین آورده کلام و سخن خود اوست؛ چه تئوری «تجربه نبوی» را در نظر بگیریم و چه تئوری «روایهای رسولانه» را، اینجا دیگر اساساً نه با خدایی روبه‌رو هستیم و نه با نبوتی!

در کلام، ما به‌صورت عقلی لزوم بعثت پیامبران را مطرح می‌کنیم. مبنای این بحث هم اینکه صفت حکمت خداوند ایجاب می‌کند که بشر را هدایت بکند. تا اینجا بحث ما عقلی است اما در همین بحث عقلی کلامی تا اینجا رویکردمان برون‌دینی است، اما اگر بخواهیم دقیقاً این نکته را دریابیم که این هدایت شامل چه اموری می‌شود و حتی اگر



پیامبران برای هدایت آمده‌اند و هدف بعثت آنها هدایت بشر بوده است، ابعاد این هدایت چگونه است و پیامبران برای هدایت خودشان روی چه اهداف اصلی و فرعی تأکید می‌کردند و اساساً هدف اصلی و شاخ و برگ‌های این هدایت چه بوده است، اینجاست که باز به خود دین نیاز پیدا می‌کنیم. وقتی ما به خود متن قرآن نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم خداوند در آیات مختلف توحید، عدالت، تعلیم کتاب و حکمت، تزکیه و آزادسازی انسان‌ها از غل و زنجیر درونی و بیرونی که بیرونی آن مربوط به آزادی‌های سیاسی و اجتماعی می‌شود را به‌عنوان اهداف بعثت مطرح می‌کند. اینکه صرفاً بتوانیم با کلام یک بحث عقلی کنیم، مسئله هدایت تمام نمی‌شود بلکه باید ببینیم اهداف خود پیامبران چه بوده و بهترین روش هم این است که ببینیم خود خداوند وقتی اهداف بعثت را مشخص می‌کند، چه اهدافی را برای بعثت ذکر می‌کند؛ بنابراین حتی خود قرآن هم یک کلام قرآنی دارد که دایره گسترده‌تری از کلام عقلی دارد که ما به‌نحو برون‌دینی آن را اثبات می‌کنیم.

پرسش: در واقع با توجه به مطالب آقای سروش تشریح هم تعطیل می‌شود؟

دکتر نصری: اصلاً تشریحی و دینی بدان معنا نیست؛ بنابراین نخست باید مبانی فلسفی و کلامی مشخص باشد. ابتدا باید بگویید تلقی شما از خدا چیست؟ این خدا صفت دارد یا ندارد؟ شخص‌وار هست یا نیست؟ تا بعد ببینیم اصلاً نبوتی بر مبنای توحید شما شکل می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ بر اساس آن توحید، نبوتی شکل نمی‌گیرد، چه برسد به تشریح! پس این رابطه قیچی و قطع می‌شود.

که دوباره این تشریح بخواهد با کلام یا با اخلاق ارتباط و نسبت برقرار کند.

یک مبانی دارید که خودتان به آن می‌گویید مبانی کلامی! در حالی که این مبانی کلامی اینجا اساساً درست مطرح نمی‌شود. باید محل نزاع را حل کنیم. اول توحید را حل کنیم، بعد نبوت را حل کنیم و بعد سراغ انتظار بشر از دین برویم! ما با توحید و نبوت شما مشکل داریم، تا برسد به دین! اساساً با آن مبنای دکتر سروش، دینی



بدان معنا باقی نمی ماند که انتظار خود را از دین مشخص کنیم تا دیگر چه برسیم به مسئله فقه، نسبت فقه و اخلاق و نسبت فقه و کلام! اصلاً از مبنا مشکل وجود دارد. چرا بحث را از میانه و کمر شروع می کنید؟ چرا بحث را از اساس شروع نمی کنید؟ در مبنا با اختلاف نظر مواجه هستیم. وقتی اختلاف فکری در مبانی فلسفی و کلامی باشد که در توحید و نبوت شکل می گیرد دیگر جایی از بحث درباره دین باقی نمی ماند تا چه رسد به بحث از انتظار از دین!

این حرف که بیان می شود پیش فرض ها را در نظر بگیریم کاملاً حرف دستی است، ولی ابتدا بیاییم مسئله مان را درباره پیش فرض ها حل کنیم که یکی از این پیش فرض ها بحث های کلامی است که با توجه به مبانی دکتر سروش عرض شد که چه اتفاقی می افتد. اگر بحث توحید را بر مبنای استدلال های فلسفی و کلامی پذیرفتیم، نبوت را هم پذیرفتیم و تلقی ما نیز از نبوت اینکه این شخص نبی، فقط وحی را دریافت می کند. حالا اینکه مکانیسم آن چگونه است، چه بدانیم و چه ندانیم، در اصل بحث دخالت نمی کند. آنچه که در بحث اصلی دخالت می کند این است که بگوییم این کلام پیامبر ﷺ نیست بلکه کلام خداست. بحث سر این است که این کلام خداست! این بحث که چگونه خدا با بشر صحبت می کند، می تواند صحبت کند یا نکند، این نزاع را باید در بحث های صفات خدا و کلام خدا مطرح کنیم. ربطی به اینجا ندارد. این مسائل را با یکدیگر خلط نکنیم. نکته مهم این است که بپذیریم این پیامبر ﷺ، دریافت کننده است و به این نکته توجه کنید که دریافت پیام الهی هم چیز کمی نیست. گاهی مواقع شما مرتبت پیامبری را در حد یک ضبط صوت پایین می آورید که این درست نیست. کسی که می خواهد وحی را دریافت کند باید مقام و مراتب خیلی بالایی داشته باشد تا بتواند قدرت دریافت این کلام را داشته باشد. همچنین خدایی که این فرد را در میان میلیاردها انسان انتخاب می کند، می داند این فرد شایستگی دارد یا ندارد، ما برای خدا تکلیف تعیین نکنیم! خدا خود انتخاب کرده و خودش هم

می‌داند کسی باید انتخاب شود که توان دریافت وحی را داشته باشد. پس توان دریافت وحی را در حد یک ضبط صوت تنزل ندهیم. این یکی از پیش‌فرض‌های کلامی آقای سروش است که به شدت با آن مخالف هستیم.

یک مقام و مرتبه دریافت‌کننده وحی که پیامبر ﷺ باشد، مقام و مرتبه دریافت وحی است. دریافت‌کننده وحی نقش‌های دیگری همچون تبیین‌کنندگی، الگو بودن، هدایت و... دارد که اینها هم نقش‌های کمی نیست. این را با یک ضبط صوت که نمی‌توان مقایسه کرد. این تشبیهات قیاس مع الفارق و رهزن تفکر و اندیشه است. اینها حرف‌های شاعرانه است. در مباحث فلسفی و کلامی، حق شاعرانه سخن گفتن نداریم که بخواهیم ابهامات مسئله را زیاد کنیم. پس منزلت دریافت‌کننده وحی در حد یک ضبط صوت نیست.

در مبانی کلامی ما دریافت‌کننده وحی متنی که ارائه می‌دهد را کامل دریافت می‌کند، کامل حفظ می‌کند و کامل ابلاغ می‌کند و هیچ خطایی در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی وجود ندارد و در همه این مراحل بحث عصمت وجود دارد. حالا کسی که در تمام این مباحث، چه در مسئله عصمت، چه در مسئله وحی و چه در مسئله نبوت و چه در اصل توحیدش با ما اختلاف نظر دارد، اساساً دیگر با او بحث انتظار بشر از دین مطرح نمی‌شود. بدین معنا که باید بگوییم پیش‌فرض‌ها را روشن کنیم؛ بلکه معتقد هستیم باید پیش‌فرض‌ها را روشن کرد، ولی نخست باید آنجا معضل خود را حل کنیم و بعد سراغ این مسائل بیاییم.

اما برای فهم متن، پذیرش مبانی کلامی خیلی اهمیت دارد. از جمله یکی از نقش‌هایی که مبانی کلامی دارد این است که به ما می‌گوید این «متن» دست‌نخورده و تحریف نشده است. دریافت‌کننده وحی نقشی در دگرگونی متن نداشته است. این پیش‌فرض کلامی برای فهم متن به درد می‌خورد و در ادامه در بحث تعیین انتظار از دین هم مهم است. پیش‌فرض کلامی از این جهت اهمیت دارد.

### ۳. پرسش: دیگر علوم اسلامی در فهم متن دین چه نقشی دارند؟

یک مطلب دیگر این است که برای فهم متن، بالأخره باید یک پیش فرض‌های زبانی هم داشته باشیم. باید یک تئوری زبان‌شناسی و یک فلسفه زبان داشته باشیم و بدون آن، فهم متن امکان‌پذیر نیست. اتفاقاً علم اصول ما نیز برای فهم متن بوده است. یک بخشی از علم اصول که بحث الفاظ است، بحث‌های زبان‌شناسی متن است که کاملاً بحث برون‌دینی است.

یک مقدار از مباحث مربوط به فهم متن هم به تفسیر و دانش تفسیر برمی‌گردد. یعنی مفسر، یک مقدمات و پیش فرض‌هایی برای فهم متن دارد. او هم وارد بحث‌های مستوفایی می‌شود که الان نمی‌خواهیم وارد این بحث‌ها شویم؛ بنابراین برای فهم متن، دانش‌های مختلف نقش دارند؛ کلام برای خود یک نقشی دارد، علم اصول برای خود یک نقشی دارد، دانش تفسیر هم برای خود یک نقشی دارد. باید این را توجه داشت که مسائل هرمنوتیک مورد توجه بزرگان اندیشه اسلامی هم بوده است.

بنابراین دین‌شناسی کار ساده‌ای نیست. این نکته‌ای است که باید بدان توجه داشت. دین‌شناسی ساحت‌های مختلفی دارد. یک ساحت آن به کلام، یک ساحت به علم اصول، یک ساحت به فقه، یک ساحت به علم حدیث و شاخه‌های مختلف آن، یک ساحت به رجال و یک ساحت به علم تفسیر برمی‌گردد.

در جهان اسلام، تخصص‌های ریز و جزئی پیدا شده است؛ لذا کسانی وارد بحث کلام، کسانی وارد بحث فقهی، کسانی وارد بحث‌های تفسیری، کسانی وارد بحث‌های رجالی و کسانی وارد بحث فقه و اصول باهم شدند. کسانی هم نظیر علامه طباطبایی<sup>ره</sup> بودند که هم تسلط بر کلام، هم بر فقه، هم بر اصول، هم بر تفسیر داشتند. یعنی یک جامعیتی داشتند.

فقیه، در قرآیند اجتهاد پیش فرض‌های کلامی خود را داشته است چون اساساً اجتهاد،

مبانی کلامی، مبانی اصولی و مبانی تفسیری دارد. ایرادی ندارد بر یک فقیه اشکال کنیم و بگوییم در قرآیند اجتهاد و رسیدن به حکم، مثلاً این مبانی تفسیری شما درست نبوده است و مثلاً به این آیه استناد کردید در حالی که فهم شما از این آیه غلط بود؛ بنابراین اجتهاد شما هم غلط از آب درآمده است. این ایرادی ندارد! یک فقیهی ممکن است بر فقیه دیگری ایراد بگیرد و بگوید به فلان روایت که استناد کردید، به این دلایل استناد شما درست نبوده است و استفاده شما استفاده درستی نبوده است. این اشکالی ندارد که حتی بر تک‌تک فقیهان از این ایرادها بگیریم. همان‌گونه که در هر دستگاه معرفتی می‌توانید همین کار را انجام دهید. همه دستگاه‌های معرفتی مجموع آرا اندیشمندان آن دستگاه است. این تنها اختصاص به دستگاه معرفت‌شناسی فقه ندارد. در مسئله دین‌شناسی معضل بیشتر است؛ چون دایره دین در اسلام گسترده است، شناخت آن ابعاد و زوایای گوناگون دارد و لذا فهم دین دشواری‌های بسیار دارد. ما گاهی ایرادی بر دستگاه می‌گیریم که این ایراد فقط مربوط به دستگاه دین نیست و به دستگاه‌های دیگر نیز برمی‌گردد.

به نظر می‌رسد مشکل دیگری که در بحث آقای سروش بود تقلیل دین به فقه و چشم بستن ایشان بر دیگر ابعاد دین است. این رویکرد تقلیل‌گرایانه چه اشکالی در بحث‌های ایشان ایجاد می‌کند؟

نمی‌شود ما «انتظار بشر از دین» را مطرح کنیم ولی وقتی می‌خواهیم بحث کنیم «انتظار از فقه» را مطرح کنیم. این چه نحوه بحث کردنی است؟ مشکل ایشان این است که «انتظار از دین» را در آغاز مطرح می‌کند ولی در عمل می‌بینید که در اصل «انتظار از فقه» را مطرح کرده است و گریبان فقه را می‌گیرد! ایشان اجزای دیگر دین را نادیده می‌گیرد فلذا انتظاراتی از فقه پیدا می‌کند که این انتظارات اساساً مربوط به فقه نیست. این انتظارات را می‌توانید از دین داشته باشید ولی باید از اجزای دیگر دین داشته باشید، نه از فقه! خیلی از پرسش‌هایی که مطرح می‌شود از جمله اینکه آیا یک متدین ویژگی‌های



اخلاقی دارد یا ندارد، مربوط به دستگاه فقه نیست؛ این مربوط به دستگاه تربیتی دین است. دین یک دستگاه واحد است ولی اجزای گوناگون دارد. یک جزء آن عقاید، یک جزء اخلاق، یک جزء تعلیم و تربیت است و اجزای مهم دیگر آن هستی‌شناسی دین و انسان‌شناسی دین است. چرا به این مقوله‌ها توجه نمی‌کنیم؟ چرا به انسان‌سازی دین توجه نمی‌کنیم؟ ما به این اجزا توجه نمی‌کنیم و فقط سراغ این می‌رویم که انتظارات از فقه را مطرح کنیم! در ابتدا می‌گوییم «انتظار از دین» و بعد وقتی دین را نام می‌بریم تمام اجزا و ارکان دین را به فراموشی می‌سپاریم و فقط گریبان فقه و فقها را می‌گیریم! حتی آنجا هم نمی‌گوییم این فقیه خاص یا آن فقیه خاص! به صورت کلی فقها را طرف قرار می‌دهیم و بحث می‌کنیم که خطا و اشتباه است.

دینی که برای هدایت انسان آمده، ارکان و اجزایی دارد. این هدایت زمانی به نقطه مطلوب خودش می‌رسد که به همه این اجزا و ارکان توجه توأمان داشته باشیم و درعین حال به این نکته هم توجه داشته باشیم که هدایت یک امر مربوط به انسان است و مقول به تشکیک است. انسان‌ها ممکن است مراتب مختلفی از هدایت پیدا کنند. اساساً انسان بر اساس اینکه موجود مختاری است ممکن است هدایت هم پیدا نکند و ضلالت پیدا کند! انسان‌شناسی به ما می‌گوید که انسان موجودی دو بُعدی و مختار است. می‌تواند در اعلی‌علیین و أسفل‌السافلین هم سیر کند. آیا دین آمده انسان را الزام و مجبور کند تا هدایت شود؟ به هیچ‌وجه چنین نیست! پس اگر به این مبنا در مختاربودن انسان قائل هستیم، نمی‌توانیم مثل آقای دکتر سروش به این انتقاد کنیم که عبادات دین هم دیگر اثری ندارد و عبادات آن هم نمی‌تواند انسان را بسازد!

ممکن است کسی عبادت کند، ریاکار باشد، دروغ هم بگوید! اما کل انسان‌هایی که در طول تاریخ اسلام بر مبنای دین اسلام عبادت کردند عموماً دروغگو، ریاکار، حسود، بخیل بودند؟ آن انسان‌های رشد یافته‌ای که به قله کمال رسیدند با علوم دینی به قله کمال

رسیدند با رویکرد برون‌دینی به این مرتبه رسیدند یا خود می‌گویند بر اساس دین به این قله رسیدیم؟ اینها نقش عبادات بوده یا نبوده است؟

آقای سروش چه تلقی‌ای از عبادت در دین دارد که این‌گونه عبادات دینی را تحقیر می‌کند؟ زمانی بود که ایشان بخش معاملات یعنی بخش احکام اجتماعی اسلام را زیر سؤال می‌برد ولی به عبادات آن پایبند بود. الان از صحبت‌های اخیر ایشان برمی‌آید که عبادات را هم تحقیر می‌کند. البته این تالی فاسد همان تلقی‌ای است که از خدا در ذهن ایشان وجود دارد و تالی همان ایده از انسان مدرن است که در ذهن ایشان شکل گرفته و آن انسان مدرن باید انتظارات خود را بر دین تکلیف کند که چه کار کند و چه کار نکند. این ذهنیت قطعاً به اینجا ختم می‌شود که عبادات را هم زیر سؤال ببرند.

وقتی شما نبوت را نپذیرید، حتی در توحید خود، خدای شخص‌وار را نپذیرید که صفتی به نام حکمت و صفتی به نام کلام دارد و نپذیرید که خداوند قدرت دارد که کلامی را درون پیامبر ایجاد کند، وقتی معتقد نیستید که خدا قدرت دارد که می‌تواند الفاظی را به صورت وحی در ذهن و زبان پیامبر ایجاد و خلق کند، مشخص است این تلقی به اینجا منتهی می‌شود که عبادت خدا را هم این‌گونه تحقیر کنید و بگویید عبادت خداوند چنین و چنان است.

نکته جالب این است که چرا در این موارد پدیدارشناسانه نگاه نمی‌کنید آقای سروش؟ چرا در طول تاریخ فقط به کسانی نگاه می‌کنید که یک عبادت صوری می‌کنند و بعد می‌گویید اینها حسد و بخل دارند و دروغ می‌گویند؟ چرا پدیدارشناسانه به قله‌هایی که مرزهای عبودیت را طی کردند نگاه نمی‌کنید که به چه مراتب و منازل رسیدند؟ آنها هم با همین عبادت‌ها به این نقطه رسیدند! این چه نحوه مواجهه فکری است؟

نباید اگر اینجا پدیدارشناسانه نگاه می‌کنید بگویید برخی از افراد که نماز می‌خوانند دروغ هم می‌گویند و ریاکاری می‌کنند و حسد هم دارند. اگر پدیدارشناسانه نگاه می‌کنید



چرا به قله‌ها نگاه نمی‌کنید؟ اگر فکر می‌کنید این نقص‌ها در اثر عبادت است چرا آن قله‌ها را در اثر عبادت نمی‌دانید؟ آیا شما تحلیل روانکاوانه کردید که این اثر عبادت است یا این اثر عبادت نیست و به خاطر کنترل‌نشدن خودخواهی‌های این آدم است! یا اساساً عبادت او واقعی نبوده است که کار به اینجا کشیده است!

عبادت مقبول و مطلوب تمایز دارد. درست است که فقیه در باب عبادت صحیح و عبادت باطل سخن می‌گوید ولی بدین معنا نیست که اگر عبادت کسی صحیح بود اما مطلوب نبود، آن را مشکل فقه و دین بدانیم! بالأخره نقش عبادت در دین یک ساحت دارد. ساحت دیگر این انسان چیست؟ تلقی انسان‌شناسی شما اساساً چیست که با عبادت این‌گونه برخورد می‌کنید؟ اولاً، عبادت الزامی نیست. شما اگر بخواهید قضاوت کنید که چرا به اصطلاح عبادت این آدم عبادت مطلوب نیست و اگر صحیح است مطلوب نیست، آیا شما به این توجه کردید که دین از این فرد انتظار داشته عقاید او درست باشد و نبوده، دین از او انتظار داشته که با اصول تعلیم و تربیت دین توجه داشته باشد و نداشته است (که یک شاخه آن عبادت بود). دین انتظارات دیگری داشته اما او تمام ساحت‌های دین را فراموش کرده و فقط یک گوشه‌ای از دین را به صورت ظاهری توجه و عمل کرده است. حالا شما چنین فردی را مثالی برای بحث خود انتخاب می‌کنید؟ پرسش ما این است که این چه انسان‌شناسی است که آقای سروش دارد؟ ما کاری به دین هم نداریم! این تلقی انسان‌شناسی از انسان چیست که این‌گونه با این مسئله مواجه می‌شود؟ نه با اسلام، بلکه با هر آئینی می‌خواهد باشد!

منظور شما ساحت‌های غریزی و امیال هر انسان است که در صورت کنترل‌نشدن می‌تواند در کیفیت دینداری او تأثیر بگذارد و آقای سروش اینها را به پای ناکارآمدی فقه می‌گذارند. بله. بالأخره چه تلقی‌ای دارند؟ انسان یک موجود چندساحتی است و درعین حال اختیار هم دارد. حالا اگر این انسان با اختیار خود نمی‌خواهد خود را به رشد و کمال



برساند و فقط می‌خواهد از احکام ظاهری دین استفاده کند، مقصر خود فرد است یا دین؟ دین هم نگوییم، بگوییم فقه! تقصیر را به گردن فقه بیندازیم که شاخه‌ای از دین است. اسلام که نگفته از میان اجزای دین فقط به فقه توجه کنید و بقیه ارکان دین را نادیده بگیرید. اسلام این را بیان کرده است؟! اگر مسلمانی به یک رکن دین به صورت ظاهری توجه داشت و به بقیه توجه نداشت آیا اشکال از همان رکنی است که مربوط به فقه می‌شود یا اشکال مربوط به این آدم است؟ اینها پرسش‌های اساسی است که باید اساساً بدان توجه کرد و به اینها اعتنا کرد.

باتوجه به مباحث حضرت‌تعالی و به‌عنوان جمع‌بندی، به‌نظر می‌رسد بحث «انتظار بشر از دین» در مباحث مطرح‌شده به‌نوعی «مشترک لفظی» است چون دینی که ایشان از آن صحبت می‌کند با مبانی دینی ما متفاوت است.

دین دارای آموزه‌های اعتقادی درباره خدا و نبوت و امامت و معاد است که بر اساس استدلال‌های عقلی و درون‌دینی پذیرفته شده است. دین‌شناسان از متکلمان و فیلسوفان و مفسران و... علی‌رغم برخی اختلافات، هسته‌های مرکزی آن را پذیرفته‌اند اما دکتر سروش همه آنها را به بهانه قرآنی دیگر نمی‌پذیرد.

اساساً تصویری که ما از دین داریم با تصویری که دکتر سروش از دین دارد، از زمین تا آسمان فرق می‌کند. ما دین را یک امر وحیانی می‌دانیم که تجلی آن در کتابی به نام قرآن به صورت آموزه‌هایی از سوی خداوند برای تعالی و کمال حیات بشر ارائه شده است. این کتاب هم یک کتاب الهی و مصون از خطاست که به‌عنوان منبع دین مطرح می‌شود، اما برای آقای دکتر سروش باتوجه به مبانی کلامی ایشان، اصلاً دین بدین معنا مطرح نمی‌شود. در دیدگاه ایشان قرآن به‌عنوان یک کتاب بشری مطرح می‌شود مثل سایر کتب دیگر. حتی باتوجه به مباحثی که ایشان در مورد مثنوی بیان می‌کند و باتوجه به مباحث «بسط تجربه نبوی»، چه‌بسا اینطور است که کتاب مثنوی نسبت به قرآن برتر و اولی است؛ چراکه تداوم

تجربه‌های عارفان است. در دیدگاه ایشان قرآن فقط حاوی تجربه یک شخص واحد است که در یک زمان و محیطی قرار گرفته که هیچ دانشی نبوده است اما مولوی قرن‌ها بعد از محمد بن عبدالله ﷺ پیدا شده و هم دانش بیشتری داشته و هم از تجربیات عارفانه در طول قرن‌ها استفاده کرده؛ بنابراین باید بگوییم که کتاب مثنوی افضل از قرآن کریم است. با توجه به این مبنا، زمانی که بحث «متن» مطرح می‌شود، با توجه به اینکه این متن قرآن یک متن بشری و آمیخته با خطاست و به قول ایشان حداقل در سه زمینه در این متن خطا پیدا شده است، دیگر انتظار ما از این متن، آن انتظاری نیست که از یک کتاب الهی که کلام خداست، داریم!

قرآن مورد نظر آقای سروش، کتابی است که نه یک پیامبر بلکه کتاب شخصی است که احساس کرده مأموریت دارد ادعایی بکند و حالا ما اسم او را پیامبر می‌نامیم، این کتاب حاصل فکر و ذهن اوست و نوشته یک انسان است و بنابراین می‌توان آن را به شکل‌های گوناگون خواند. با این مبنا، در این متن به قول فیلسوفان هرمنوتیک بنا نیست که ما تقیدی به متن محوری یا مؤلف محوری داشته باشیم، بلکه می‌توانیم خواننده محور باشیم و می‌توانیم انتظارات مختلفی از آن داشته باشیم و حتی به قول رولان بارت، می‌تواند هدف ما از این متن، لذت خواندن باشد!

بنابراین نباید دچار این مغالطه شویم. ما مبنائاً با آقای دکتر سروش اختلاف داریم؛ لذا بحثی که ایشان درباره انتظار از دین مطرح می‌کند با تلقی‌ای که ایشان از دین و تفسیر از دین و تلقی که ایشان از قرآن به عنوان یک کتاب بشری آمیخته با خطا دارد، با انتظاری که ما از دین و قرآن به عنوان یک کتاب الهی داریم هماهنگ نیست. اگر به این نکته توجه نکنیم که علی‌المبنا با ایشان اختلاف نظر داریم لذا اصلاً پرسش‌هایی هم که مطرح می‌کنیم اصلاً پرسش‌های یکسانی نیست.

دیگر وجه مشترکی با ایشان در مورد دین نداریم تا بتوانیم بحث و گفت‌وگو کنیم. اصلاً

در اینجا دین واحدی مطرح نیست. ما از یک دین و کتاب الهی سخن می‌گوییم و ایشان از یک آیین دیگر و یک کتاب بشری سخن می‌گویند. خودمان را فریب ندهیم. پرسش از یک واقعیت خاص به نام دین واحد مطرح نیست.

۲۴۱

درواقع باید بگوییم از نظر منطقی سالبه به انتفای موضوع است؛ نه سالبه به انتفای محمول. ما از یک موضوع سخن می‌گوییم و ایشان از موضوعی دیگر. عجیب اینجاست که ایشان از نسبت فقه و کلام سخن می‌گویند. کدام کلام؟! مبانی کلامی شما که نافی دین الهی و موید پذیرش یک آیین بشری است. فقها که در طول تاریخ از مبانی کلامی استدلالی خودشان اولاً، در ضرورت استنباط و ثانیاً، در روش استنباطی خود استفاده کرده‌اند. آیا شما که آنها را محکوم می‌کنید که در فقه به کلام بی‌اعتنایی کرده‌اند مرادتان پذیرش و به‌کارگیری دیدگاه‌های شما نیست که برای مثال قرآن را یک متن بشری بدانند که حاصل تجربه‌ها یا رویاهای یک فرد عامی است و لذا نه تنها احکام آن مربوط به ۱۴۵۰ سال پیش بوده و با عقلانیت مدرن و عدالت‌سازگاری ندارد و مشکلات دنیای بشر را حل نمی‌کند؛ که بخش عبادات آن هم آخرت انسان را تأمین نمی‌کند و خلاصه دینی است که نه به درد دنیا می‌خورد و نه آخرت؟

با این مبانی فکری دکتر سروش نه تنها بحث از انتظار بشر از دین بیهوده و سرگرمی است که دیگر گفت‌وگوی از فقه و انتظار از آن هم معنای محصلی ندارد (ibna.ir/x6thr).

